

شریعتی سرمنشاء یک ناگهان

شریعتی بهترین منتقد شریعتی است

متن کامل سخنرانی سوسن شریعتی را در سی‌وهفتمین سالگرد هجرت دکتر شریعتی در خانه‌موزه شریعتی

موضوع این نشست شریعتی و تجربه‌های زیسته است یعنی بررسی کیفیتی در اندیشه شریعتی که طی چهار دهه موجبات نوعی زیست و نوعی عمل را برای مخاطبانش فراهم آورده. شریعتی زمانی که شروع کرد به سخن گفتن یک متفکر جوان سی‌وشش‌هفت ساله بود و در تلاش برای برقراری نسبت میان ساحت‌های مختلف زندگی: ساحت اجتماعی، ساحت خلوت‌نشین و ساحت فرابومی. این تنش مدام میان این سه جلوه در اندیشه و زیست شریعتی را می‌توان پی گرفت. درباره اقبال می‌گوید: «زندگی‌اش مرکب رسالتش بود». همین تعبیر را می‌توان درباره او به کار برد؛ نسبتی مستقیم میان اندیشه و زندگی. شریعتی آگاهی را از جنس آتش پرورته می‌خواند. آگاهی برای او از جنس «آتش» است و باید بر جان‌ها بیفتد و یک قبل و بعد را رقم بزند. یا می‌گوید که آگاهی «خبر» است و نه «نظر» و ای بسا به همین دلیل است که روشنفکری را همچون آگاهی‌بخشی ادامه کار پیامبری می‌داند.

سه بیست ساله مخاطب شریعتی بوده‌اند: بیست ساله‌های دهه چهل، بیست ساله‌های دهه شصت (هم‌نسلی‌های من) و نوعی از بیست سالگی که امروز همچنان در گفتگو با اوست. می‌توان پرسید که چه خصلتی در نگاه و تفکر شریعتی هست که به‌رغم تغییر زمانه و گفتمان‌ها، گفتگو با او ادامه پیدا کرده است، همچنان خشم برمی‌انگیزاند و طنز نیز و در هر حال همچنان میل به زد و خورد با او بقا پیدا می‌کند. مهم‌تر از همه، مواجهه با شریعتی در تجربه بسیاری از مخاطبانش در بیشتر اوقات یک «ناگهان» بوده است و یک «بعد» و «قبل»‌ای را موجب شده. خاطرات به ثبت رسیده طی این سال‌ها این را نشان می‌دهد. خاطرات تیپ‌های مختلف فرهنگی و طبقاتی سنتی بوده است و پس از آشنایی با شریعتی، سنت در او رنگ باخته است. متعلق به یک طبقه اجتماعی مرفه بوده و پس از شریعتی با طبقه خویش درافتاده. رعیت بوده و با شریعتی بدل به شهروند شده. بی‌اعتنا به امر دینی بوده و با شریعتی ایمن آورده. بی‌اعتنا به امر اجتماعی و سیاسی بوده و با شریعتی به مبارزه سیاسی روی آورده است. این موضوع به نظر من ارتباط مستقیم دارد با همان موضوع آگاهی بسان آتش. یعنی آگاهی را

بدل به حادثه می‌سازد. از آن آگاهی‌هایی که معذب می‌کند و ناراضی. یعنی می‌خواهد جابه‌جایت کند. آگاهی می‌شود تجربه جابه‌جایی. ای بسا به همین دلیل است که تیپ‌های بسیار متفاوتی از بطن این میراث بیرون می‌آید. با کتاب **پدر، مادر ما متهمیم** اگر آغاز کرده باشد می‌شود نقاد سنت و منتقد دینداری مرسوم، اگر با **کویر** آغاز کند معطوف می‌شود به یک من خلوت‌نشین ناراضی بیزار از روزمرگی و... علاقمند به ادبیات و عرفان و ای بسا عاشق پیشه. با کتاب **شهادت** چریک شده است، با امت و امامت، ولایی و... مقصود این که اولین مواجهه با شریعتی در بسیاری اوقات تجربه اولین تغییر در زیست خوانندگانش بوده است.

شده است که این تجربه تغییر ناگهان سال‌ها بعد مورد نقد خود شخص قرار بگیرد و خودبه‌خود به نقد شریعتی همچون محرک این تغییر منجر شود. شاید به همین دلیل است که می‌بینیم شریعتی هم متهم است به عبور از دین، داشتن رویکردی اقلی به دین و تقلیلش به کاربرد و هم متهم است به رویکردی اکثری و ایدئولوژیک و تام به دین، کشانده شده به هم، ساحت‌های حیات اجتماع (اقتصاد، سیاست، اخلاق و...) هم یک انقلابی مخرب و برانداز و هم کسی که در سلطه استبداد شاهنشاهی اولویت را مبارزه فرهنگی دانست و نقدهای خود را عمدتاً متوجه موقعیت مذهب در جامعه ما کرد.

اولین کتاب مهم شریعتی، قبل از آغاز سلسله سخنرانی‌ها در حسینیه ارشاد و بدل شدنش به یک مصلح، **کویر** است، در سال‌های 47-48. می‌توان گفت مقدمه‌ای بر پروژه اصلی‌اش: رفرم دینی همچون پروژه‌ای اجتماعی. **کویر** مقدمه ورود به جهان اندیشه‌ی شریعتی هم هست. سال‌های پایانی دهه چهل سال‌های اوج‌گیری رادیکالیزم سیاسی و مبارزه مساحانه نیز هست. چاپ این کتاب اعتراضات بسیاری در میان هم‌نسلی‌های شریعتی برمی‌انگیزاند. شریعتی متهم می‌شود به این که «**در شرایطی که**». با شطحیات عارفانه مشغول است و درگیر یک من خلوت‌نشین و بی‌اعتنا به میدان اجتماعی. این «**در شرایطی که**» همیشه و همواره پسوند همه نقدها به شریعتی در زمان حیات او بوده است: «در شرایطی که» مقابله با شاه اولویت دارد چه وقت نقد دینداری رسمی است؟ «در شرایطی که» در خیابان‌ها رویاروی نظام مسلط مبارزات چریکی سر گرفته چه وقت صحبت کردن درباره مثلاً کنفوسیوس و تاریخ ادیان است؟

شاید بتوان خصلت دیگری برای جنس آگاهی‌ای که شریعتی خواهان آن است ذکر کرد؛ خصلتی به غیر از آتش. «آگاهی» برای شریعتی نه تنها برقراری نسبتی است با خود بلکه همیشه در نسبت با دیگری ممکن می‌شود، اگرچه در ربط است با همین جا و هم‌اکنون، فرزند زمانه خود، (و به تعبیر خودش «جغرافیای حرف»). با این همه تلاش می‌کند فراتر از همین جا و هم‌اکنون برود تا بتواند با نوع انسان در میان گذاشته شود. شاید یکی از

دلایلی که نگاه و رویکرد شریعتی فراتر از زمانه خود، امروز را نیز مشغول به خود می‌کند همین خصلت باشد. همچون آینه روبرو یا نقطه عزیمت. طی این سال‌ها هربار که عبور می‌کنیم از خود عبور کرده‌ایم، از او یا بر عکس، هر بار از او عبور کرده‌ایم از یک «خود» عبور کرده‌ایم. شریعتی همواره با این «خود»های متغیر درگیر بوده است و درگیر کرده است. شریعتی همچون معضل همچنان با ماست. تجربه شخصی من هم همین است: معضلی که با بزرگ‌تر شدنم بزرگ‌تر می‌شود.

ای بسا همین خصلت آگاهی پرمته وار مدعی شریعتی است که در مواجهه با او هم اذیت می‌شویم هم عصبانی می‌شویم، هم خرسند می‌شویم و هم می‌خواهیم از شرش رها شویم. به نوعی دچار شدن است (تعبیر اوست). آگاهی همچون دچار شدن. اندیشه‌ای انضمامی که پرتنش است و البته شبیه است به زندگی؛ زندگی در همه ساحت‌هایش. جذابیت نگاه شریعتی برمی‌گردد به همین هم‌زیستی این ساحت‌های موازی؛ ساحت‌هایی که غیرقابل تقلیل‌اند به چند فرمول. در این اندیشه با ورودی‌های متعدد، هر دری که بسته می‌شود در دیگری باز می‌شود. بقای شریعتی در میدان، طی این چهار دهه و به‌رغم تسلط این یا آن گفتمان از همین روست. شریعتی خود شرایط این تداوم را با تفکیک سه ساحت «اسلامیات، کوپریات و اجتماعیات» تدارک دیده است: «در اجتماعیات برای مردم حرف می‌زنم، در کوپریات برای خودم و در اسلامیات برای مردم.» تنشی مدام میان من مجرد، من اجتماعی، من مذهبی.

این مواجهه با اندیشه شریعتی همچون نوعی زیست در تجربه سیاسی‌مان بیشتر از همه جا خود را نشان می‌دهد. محل تجلی‌اش: پوسترها، پوسترهای اوایل انقلاب. شریعتی همیشه با قلم خون‌چکان، کلاشینکف، پرچم‌های به آتش کشیده شده قدرت‌ها، یک چریک جان‌برکف نشان داده می‌شود. پوسترهای امروز، شریعتی عاشق، با گلی سرخ و دود سیگار و جمله‌ای در باب دوست داشتن طراحی می‌شود. یک روز خون و خونریزی و روز دیگر گل و بلبل. شریعتی کدام یک از این‌هاست؟ شریعتی پیامک‌های عاشقانه است یا متفکر دعوت‌کننده به عمل نظامی مسلحانه چریک‌پرور؟ شریعتی خلوت‌نشین کویر است یا معلم **بمیر یا بمیران**؟ شریعتی ایدئولوگ انقلاب و به عبارتی معلم آگاهی‌های قطعی، حق و باطل و خیر و شرهای همیشگی است یا متفکر تا سرحد رفتن است؟ کدام یک از این‌هاست؟ پاسخ این سوال هم روشن نباشد، یک چیز روشن است، شریعتی طراح تنش میان دوگانه‌های کلیشه‌پرور است.

این نسبت پرتنش با شریعتی متأثر از نسبت پرتنش شریعتی است با خودش. از آغاز تا پایان. از همان نوجوانی‌ای که هم به نام «شمع» در روزنامه‌های خراسان شاعری می‌کرد و هم فعالیت سیاسی و به زندان می‌افتاد تا وقتی

که در حسینیه ارشاد روزها از چه باید کرد می‌گفت و شب‌ها گفتگوهای تنهایی می‌نوشت. «گفتگوهای تنهایی» محل تلاقی «من»‌های موازی شریعتی است و در «چه باید کرد» صحبت از یک «من» قاطع اجتماعی است مجبور به انتخاب و مسئولیت. در نوشته‌های تنهایی‌اش صحبت از «سراسیمگی میان شرق و غرب خویش» است و «سر برداشتن من‌های بسیار» در درون خود و این پرسش محتوم که من کدام است و در حسینیه ارشاد شریعتی **معلم عمل** است؛ دعوت به عمل همچون تجربه مبارزه اجتماعی.

این تنش در حوزه ایمان هم شریعتی را رها نمی‌کند. نقد سنت تا جا برای انسان باز شود و نیز امیدوار به مومنی دیگر. این تنش تا آخر شریعتی را رها نمی‌کند. در آخرین نامه‌اش به احسان از تضاد میان «جایگاه اجتماعی» و «وضعیت انسانی»‌اش صحبت می‌کند و این که بسیاری اوقات مجبور به تن سپردن به اقتضات اجتماعی بوده و تعطیل کردن ضرورت‌های وجودی خود. انتخاب بوده است. توجه به امر اجتماعی، به فقر، به آزادی، به دیگری استثمار شده، به همین دلیل شریعتی معلم مبارزه با سه جلوه سلطه است زر و زور و تزویر و همین دغدغه او را بدل می‌سازد به معلم مبارزه با سلطه در سه جلوه‌اش: جلوه سرمایه، استثمار و استبداد. حال آن که اگر قرار بود تن بدهد به ضرورت‌های خویشتن‌مدارانه‌اش باید می‌رفت سراغ هنر و ادبیات همچون گریزگاه. او مدام مجبور به انتخاب بین این دوگانه‌هاست. تنش میان این دوگانه‌هاست که جنسی از آگاهی را فراهم آورده که آتشین است، آزاردهنده است، معذب است، نه کاملاً «بریده از غیر و نه خزیده در خویش». با این همه این من اجتماعی مثل این است که مدام در جستجوی دزدیدن زمان است برای خود، لحظاتی برای نشستن در محضر سراسیمه خود. خودش می‌گوید: «سراسیمگی صفتی در من نیست، خود من است.»

یکی دیگر از دلایل آتشین بودن سوزان بودن این نوع آگاهی در نگاه شریعتی همین است: قرار گرفتن در میان یک سری دوگانه‌ها و اجبار به انتخاب؛ دوگانه‌هایی که طبیعتاً اگر از بتوان به یمن نادیده گرفتن هر کدام‌شان از شر آن یکی خلاص شد، زندگی راحت‌تر خواهد بود. به نظر من این خصلت سوم تفکر اوست: پرهیز از محتومیت انتخاب میان این و آن. شریعتی اندیشه‌اش را در میان یا این یا آن تعریف می‌کند و البته همین ای بسا راز بقایش باشد و البته سرمنشاء سوءتفاهمات بسیاری و اولین قربانی‌اش خود او. بهترین منتقد شریعتی خودش است و بهترین دشمنش نیز خودش. به نظر من تفکری که در درون خود رقیب خود را نیز داراست اسباب آزادی خویش را و شرایط تفکر را فراهم می‌کند. شرایط فکر کردن برای جامعه‌ای که استعداد سیاه سفید کردن و سوق یافتن به سمت کلیشه هر حقیقتی را دارد متفکرانی چون شریعتی به کارمان آمده است. شریعتی کدام است؟ مهم نیست که شریعتی کدام است.